یادداشت

«پرشیا» برند گردشگری ایران

سمیه کارامد
کارشناس ارشد میراث و گردشگری

● ایرانی‌های زیادی در بیرون ایران مشغول تحصیل، کار و زندگی هستند و همگی بارها به این سؤال جواب داده‌اند: اهل کجایی؟

- ایران!

بعضی ایران را اشتباهی ایراک (عراق) می‌شنوند و بعضی بدون تشخیص درست، منتظر توضیح بیشتر می‌مانند، تا وقتی که بشنوند: من اهل پرشیا هستم! اینجاست که برق چشم‌ها نشان از آشنابودن امپراتوری قدیمی و عظیم پرشیا دارد. سؤال اینجاست: چرا ایران کنونی و زنده این‌قدر ناشناخته است و پرشیای سابق تا این اندازه معروف؟

ایران یا پرشیا؟

از قرن پنج ق.م که امپراتوری یونان همسایه‌اش را پرشیا نامیده تا قرون معاصر، همواره نام بیرونی (بین‌المللی) این سرزمین پرشیا و نام داخلی[1] (خانگی) آن، ایران بوده است. در سال ۱۳۱۴ شمسی (۱۹۳۵میلادی) به خواست دولت ایران، در عرصه بین‌الملل نام بیرونی پرشیا با ایران جایگزین و با نام داخلی همسان می‌شود؛ چون ایران، نه‌فقط سرزمین فارس‌ها (پرشین) که سرزمین همه آریایی‌هاست؛ سرزمین بلوچ‌ها، کردها و باقی اقوام ایرانی. کمتر از نیم‌قرن بعد در ۱۳۵۷ شمسی (۱۹۷۹میلادی) نام بیرونی کشور دوباره دستخوش تغییر می‌شود. این‌بار، ضمن تغییر ساختار حکومتی از پادشاهی به جمهوری، نام بین‌المللی آن نیز به جمهوری اسلامی ایران تغییر می‌یابد. اگرچه این تغییرات برای ایرانیان ملموس و درک‌شدنی است؛ اما حافظه دنیا لزوما با سرعت تغییرات ما به‌روز نشده و هنوز در بسیاری از کشورها، تاریخ پرشیا بخشی از کتب درسی را به خود اختصاص داده است. به زبان دیگر، به دلیل این دو نقطه عطف برجسته در تاریخ معاصر، تصویر جهانی این مقصد گردشگری تضعیف و سرنوشت و شرح حال امروزی آن از تاریخ طولانی‌اش جدا شده است.در سال‌های اخیر تحقیقاتی روی اطلاعات مردم جهان درباره ایران انجام شده است. نتایج به‌دست‌آمده حکایت از تصورات غلط در ابعاد فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی راجع به ایران (و نه پرشیا) دارد؛ هنگامی که از افراد پرسیده می‌شود کلمات پرشیا و ایران چه چیزهایی را به یاد شما می‌آورند؟ فرش ایرانی، پسته، گربه پرشین، تاریخ باستانی و... تصاویر پرشیا هستند و نفت، جنگ، خطر، عراق، خاورمیانه، مشکلات هسته‌ای، کشور مذهبی، حجاب و بیابان، تصاویر کلمه ایران هستند. توجه کنیم که نه‌تنها تصاویر ذهنی افراد از پرشیا و ایران تداخلی باهم ندارند، بلکه کلمات دو دسته‌بندی مجزا را تشکیل می‌دهند: فرهنگی در مقابل سیاسی.

ابهامات

عجیب‌ترین کلمه در جواب به سؤال دوم، حضور کلمه عراق است. کمتر کسی است که کلمه عراق را با پرشیا اشتباه کند؛ اما عنوان‌کردن کلمه عراق به‌جای ایران، اشتباهی است تکراری و روزانه؛ مشابه تجربه زیسته بنده و بسیاری ایرانیان دیگر. لازم است بدانیم در بسیاری زبان‌های دنیا، نام‌های ایران و عراق نوشتار و صدای مشابهی دارند: ایران و ایراک؛ درحالی‌که در زبان‌های رسمی ایران و عراق، چنین شباهتی وجود ندارد؛ یعنی نام بین‌المللی کشور همسایه، شبیه نام ایران است و شوربختانه حضور نام عراق برای سال‌های متمادی در رسانه‌ها به‌عنوان صحنه جنگ، ناخواسته تصویر منفی ناامنی را از ایران نیز ترسیم می‌کند.

ادامه در صفحه ۱۳

گزارش میدانی «شرق» از روستاهای محروم استان ایلام

نقطه کور محرومیت

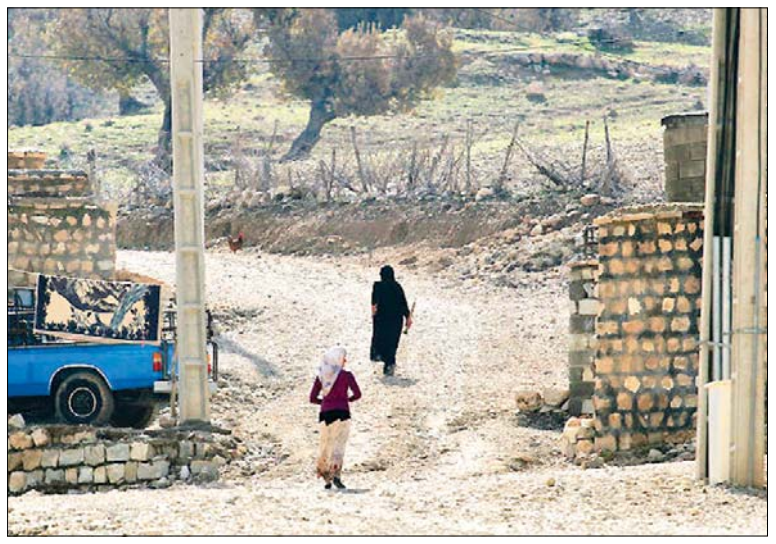

معصومه اصغری: از همان فرودگاه کوچک و جمع‌وجور ایلام می‌شود سایر شرایط و امکانات شهری آن را حدس زد؛ شهری کوچک که به‌هیچ‌عنوان شبیه به مرکز استان نیست، چه برسد به شهرها و روستاهای اطراف که عموما جبر جغرافیایی آنها را از اولیه‌ترین امکانات زندگی دور و محروم کرده است. مناطقی که ما به آنها سر زدیم تا محرومیت و شرایط زندگی را درک کنیم، به‌واسطه کم‌بارشی امسال هنوز با برف مسیرشان بسته نشده بود و مردم محلی درست به‌همین‌دلیل از همین حالا نگران بی‌آبی تابستان بودند. مردم ایلام در محدوده هلیلان و زردلان عموما از اقوام «لک» هستند و نه شبیه به لرها و نه شبیه به کُردها حرف می‌زنند، خیلی سخت می‌توانم بفهمم چه می‌گوید و بیشتر بچه‌های همراه خانواده می‌توانند عامل ردوبدل‌کردن کلمات باشند. این دو منطقه اضافه مانده‌ای از ایلام است که تقسیمات دقیق کشوری بین دو استان لرستان و کرمانشاه به وجود آورده است؛ تقسیماتی که فقط آنها را از امکانات دور نگه داشته است. بچه‌ها در این دو منطقه کوهستانی عموما تا ششم درس می‌خوانند و بعد زندگی برایشان در مسیر معمول اینجا؛ یعنی به ازدواج برای دختران و کارگری و چوپانی و در نهایت بی‌کاری برای پسران ختم می‌شود. روستاهای منطقه هلیلان و زردلان استان ایلام در شاخص‌های محرومیت ضریب هفت را می‌گیرند، چراکه برق و آب دارند و برای هر ۱۱ روستا یک اتاقک به نام خانه بهداشت گذاشته‌اند و روستاها تا ششم کلاس درس دارند. عامل بخش زیادی از محرومیتی که در این روستاها به شکلی ریشه‌ای رسوخ کرده، بی‌کاری و نبود راه مناسب برای رفت‌وآمد به همان شهرهای کوچک است. مردم این روستاها برای کوچک‌ترین بیماری خود ترجیح می‌دهند به ایلام نروند و بیمارستان‌های کرمانشاه را ترجیح می‌دهند، چراکه هم راه کمتری دارد و هم پزشکان بهتری در آن شهرها هستند. این روند هم موضوعی نیست که کسی به آنها دیکته کرده باشد، تجربه بی‌چارگی در راه و نبودن پزشک این تصمیم را برایشان ثابت کرده است.

روستاهای این مناطق هم شبیه به بسیاری از روستاهای ایران با شتابی جدی دچار پدیده مهاجرت هستند و در برخی از موارد تا صددرصد تخلیه شده‌اند. رفتن به دنبال کار در شهرهای بزرگ و حتی خارج از کشور، رفتن برای همراه‌بودن با فامیل و اقوام و فرار از تنهایی و افسردگی و فرار از ماندن در روستایی که اولیه‌ترین امکانات را ندارد، جزء اصلی‌ترین دلایل مهاجرت است. وقتی برای نیاز عادی روزانه یک انسان؛ یعنی دستشویی‌کردن باید بیشترین سختی و مشقت را بکشی و همواره به‌عنوان یک مرد یا زن دچار انواع عفونت‌ها باشی، رسیدن به جایی که راحت بتوانی این امکان را داشته باشی برایت بزرگ‌ترین اتفاق ممکن است؛ حالا نیازها و امکانات دیگر در مراحل بعدی قرار می‌گیرند. وارد هر روستایی که می‌شویم نهایتا چهار یا پنج خانوار ساکن هستند که آن هم به مدد وام‌های بلاعوض و اشتغال‌زایی کمیته امداد است. آنهایی که مانده‌اند عموما جایی برای رفتن، فامیلی برای دلخوشی و کاری برای مشغول‌شدن ندارند. نه‌تنها در نگاه آنهایی که مانده‌اند محکوم به این شرایط بودن را می‌توانی ببینی، بلکه به سادگی و صراحت می‌گویند به این شرایط خو کرده‌اند و زندگی برای آنها یعنی همین! حتی بخش زیادی از کودکان و جوانانی که می‌توانند با مهاجرت خود را از این شرایط بیرون بکشند هم تمایل و امیدی به تغییر ندارند. بیشتر دختران و پسران روستاها در پاسخ به این سؤالم که تعداد زیادی از عزیزان و فامیلتان از اینجا رفته‌اند، با احساس تنهایی و دلتنگی چه می‌کنید؟ جوابی نداشتند یا می‌گفتند چاره‌ای نداریم. شاید این روستاها جزء معدود روستاهایی بودند که می‌دیدم پسران هم همانند دختران برای ادامه تحصیلات بالاتر از ششم محدودیت داشتند و عموما درس را رها می‌کردند، چون راهی برای رفتن و وسیله‌ای برای رفتن و بالاخره پولی برای رفتن وجود نداشت. پسران در سنین مختلف یا برای چند ماه یا برای همیشه به دنبال کارگری رفته‌اند یا در گوشه‌ای از روستا تجمع کرده و بی‌کاری‌شان در مشهودترین شکل، ساعت‌ها به دیوار تکیه می‌دهند.

جوانان عموما در ادامه زندگی پدرانشان دنبال راحت‌ترین راه یعنی کارگری و نگهداری دام خود یا دیگران هستند و موارد کمی از تفاوت در نوع زندگی وجود دارد. آنقدر همه زندگی‌ها و مشکلات شبیه به هم هستند که از یک‌جایی به بعد لازم نیست کسی برایت توضیحی بدهد که عمیق‌ترین مشکلات در روترین لایه‌های زندگی مشهود است. در روستاهایی مانند جوب شیرعلی، شهرک شباب، تخته بسطام، بیج‌وند، روستاهای کمول، داربید، گلدره، شارون یا سیرکانه جوانان و به‌طورکلی مردان، گرفتار مواد مخدر هستند و به قول خودشان در هر خانه‌ای حداقل یک نفر هست که معتاد باشد و در این چندساله مصرف مواد از تریاک به سمت مخدرهای صنعتی رفته است. پسران جوان با وجود بی‌کاری و نداشتن‌پول و گاه معلولیت و اعتیاد تنها گزینه‌های دخترانی هستند که هنوز به سن بلوغ کامل نرسیده‌اند. دخترانی که بعد از ششم ابتدایی چند سالی در خانه می‌مانند و بعد ازدواج تنها گزینه برای آینده آنها است. این مناطق به‌شدت با عرف اجتماعی و فرهنگی دست و پنجه نرم می‌کند و زنان و دختران تحت بیشترین فشار و خسارت از این عرف اجتماعی هستند. همچنان که چهار دختر پیرمردی در روستای داربید ازدواج نکرده بودند؛ چون خانواده، پسری برای کار و کمک به پدر ندارد، دختران بزرگ‌تر نمی‌توانند خانواده را رها کنند و دختران کوچک‌تر هم می‌گویند اینجا پسرها یا معتادند یا معلول یا اصلا چند ماه نیستند و دنبال کار می‌روند. این وظیفه حمایت‌گری دختران از پدر و خانواده در خلأ نبود فرزند پسر به‌وفور در روستاها دیده می‌شود و با دخترانی ازدواج نکرده در سنین بالا روبه‌رو می‌شوید که در نهایت افسردگی، افت اعتمادبه‌نفس و حتی بیماری‌های مختلف پوستی و داخلی زنان به‌سر می‌برند و تابه‌حال حتی یک‌بار هم به پزشک زنان مراجعه نکرده‌اند؛ چون دختر هستند و مراجعه آنها به پزشک زنان معنی خوبی ندارد. دختران و مادران در این مناطق گرفتار محدودیت‌های فکری و فرهنگی هستند که حتی اگر مجموعه‌ای نظیر کمیته امداد اعلام کند خوابگاه‌هایی قابل اعتماد برای دخترانتان وجود دارد تا درآن درس بخوانند و برایشان سرویس هم می‌گذاریم، باز هم اجازه نمی‌دهند دخترانشان از آنها دور شوند و دختران هم اجازه چنین فکری را به خودشان نمی‌دهند.

سؤال اصلی‌ام از دختران و زنان همین بیماری‌های پوستی و عفونت‌های داخلی است که حتی نمی‌توانند درباره آنها بدون خجالت حرف بزنند. نوار بهداشتی را باید از شهرستان‌های نزدیک بخرند و اگر تمام شود و در این مدت امکان دسترسی نباشد، مثل چند دهه قبل از دستمال استفاده می‌کنند. عموم خانه‌ها حتی آنهایی که امداد و بنیاد مسکن و سایر ارگان‌های حمایتی ساخته‌اند، حمام ندارند و همه ازجمله دختران و زنان در اتاقکی که بیرون خانه درست کرده‌اند، در لگنی آب گرم می‌کنند یا در کنار جایی که آشپزخانه خوانده می‌شود، حمام می‌کنند. تعداد کمی از زنان درباره بیماری‌های خود حرف می‌زنند و یکی‌شان با نگاهی تردید با همان زبانی که درست متوجه نمی‌شوم، می‌گوید بیا توی حیاط و بعد چکمه بلند و کثیف را از پایش درمی‌آورد و پشت زانویش را نشانم می‌دهد، کبودی‌های ناشی از رگ‌های واریس گوله‌گوله و بیرون‌زده زن از دردهای همیشگی‌اش می‌گوید. می‌گوید عفونت و سوزش مثانه و دهانه رحم را تقریبا همه زنان و دختران دارند. زنان و دختران این روستاها همانند بسیاری از روستاها به‌واسطه کار روزانه و شرایط نامساعد بهداشتی پوستی خشک و پر از لک دارند و هرگونه ظرافت زنانه از آنها دور است. وقتی دست را برای سلام‌دادن پیش می‌برم، معمولا دستشان را به لباسشان می‌مالند تا اگر آلودگی مانده پاک شود و بعد دست بدهند.

ماهواره هست، تلویزیون ایران نیست

عمده ساکنان روستاهای تکه بیرون‌زده از استان ایلام در موقعیت جغرافیایی زیبا اما سخت گرفتار شده‌اند؛ موقعیتی که نه‌تنها راه‌های دسترسی شهر و روستایی به آنها ختم نمی‌شود، بلکه از پوشش آنتن‌دهی صداوسیمای داخلی هم محروم هستند. بچه‌ها و جوانان اسم بسیاری از سریال‌ها و برنامه‌های معروف شبکه‌های سراسری را نمی‌دانند و می‌گویند اینجا شبکه کرمانشاه و خود ایلام همه همیشه نمی‌گیرد و در عوض ماهواره خوب آنتن دارد. اینجا همانند شهرهای دیگر تلفن همراه دست همه اهالی نیست و آنهایی هم که تلفن همراه دارند، گوشی‌هایی غیرهوشمند دارند و معدود افرادی نظیر معلم مدرسه یا شورای ده از این امکان برخوردارند و این گوشی‌ها به دردشان می‌خورد؛ چون این روستاها عموما آنتن همراه اول و ایرانسل ندارند و در نقطه‌ای کور هستند.

پسرها می‌گویند زمستان که برف راه را می‌بندد همین برق هم قطع می‌شود، بعد از چند روز نفت هم تمام می‌شود و تنها چیزی که نجاتمان می‌دهد همین هیزم‌هایی است که می‌سوزانیم. بعد جواب سؤالم درباره اوقات فراغت را این‌طور می‌دهند که «وقتی نه برق هست و نه نفت داریم از سرما و گشنگی یخ می‌زنیم باید فقط به این فکر کنیم که کدام طرف برویم که هیزم بیشتری هست». پسرها در روستای گلدره بیشتر اعتماد کردند تا با من حرف بزنند و از آنها درباره مواد مخدر، ماهواره و کارگری می‌پرسم. می‌گویند اینجا آنتن نیست و رومینگ می‌شویم، آنتن تلویزیون خودمان هم کامل نیست و الان توی برخی از روستاها دیجیتال آنتن می‌دهد که همه ندارند. می‌گوید اینجا آن‌قدر توی بن‌بست و دور از همه‌چیز است که حتی ساقی‌های مخدر هم به‌سختی تا اینجا می‌آیند و معمولا اگر کسی به شهر برود برای خودش و بقیه جنس می‌گیرد.

برای آمپول تا کرمانشاه می‌رویم

شورای ده روستای زردلان می‌گوید ۳۴ روستای محدوده زردلان فقط دو خانه بهداشت دارند که به هر کدام آنها فقط یک موتورسیکلت داده‌اند و آن شرایط را هم باید بیایید و ببینید که چه امکاناتی دارد. مردم روستاهای این محدوده برای یک آمپول‌زدن ترجیح می‌دهند به جای اینکه بدون وسیله در این راه خاکی و سنگی به سمت خانه بهداشت بروند، همان راه را به سمت کرمانشاه بروند. روستاهایی که از آنها یاد شد و روستاهای دیگر تعداد قابل‌توجهی بیماران سرطانی، بیماران قلبی و کودکان دچار معلولیت و اُتیسم دارند که نگهداری و پوشش حمایتی آنها داستانی مفصل و جدا از همه این مشکلات است. پوشش بیمه‌ای روستاییان برعهده وزارت بهداشت است و مجموعه‌ای مثل کمیته امداد بنا بر ضوابط قانونی تعیین‌شده برای پوشش بیمه‌ای و پزشکی در محدوده‌های روستایی امکان دخالت و ورود ندارد و حتی نمی‌تواند به مددجویان خود کمک کند. هرچند در بسیاری از موارد خاص امداد با کمک‌های مضاعف این خلأ قانونی را جبران می‌کند اما در همه موارد صادق نیست و باید این تناقض هرچه زودتر برطرف شود. در روستای گلدره بنیاد برکت اتاقکی را به نام خانه بهداشت ساخته که بعد از سه سال هنوز بسته است و در این مدت نه تجهیز شده و نه برایش کادر معرفی کرده‌اند و مردم این روستا هم برای کوچک‌ترین نیازشان به اولین شهر در نزدیکی می‌روند. ستوان مسئول در تنها کلانتری این محدوده در توضیحی غیررسمی و دوستانه از محرومیت مردم این روستاها می‌گوید و اینکه چطور بدون وسیله نقلیه در این راه سخت و بن‌بست گرفتار شده‌اند. از امکانات کم کلانتری می‌گوید و اینکه اگر بیماری یا اتفاقی رخ دهد و مجبور باشند با خودروی خود یا خودروی کلانتری، به کمکشان می‌روند یا در زمستان‌ها که برف راه را می‌بندد و چیزی برای خوردن نیست، جیره غذایی محدودی را برایشان آماده می‌کنند. از روحیه محکم و نسبتا شاد مردم و اینکه کمترین میزان تنش را در عین مشکلات بسیار دارند، می‌گوید. مردم روستاهای این محدوده چشم امیدشان اول به یارانه، بعد کمیته امداد و بعد کمک‌های سپاه است. می‌گویند امداد و سپاه هر چندوقت یک بار کمک‌هایی را دارند و تقریبا بیشتر آنهایی که مخاطب این گزارش بودند تنها هراسشان قطع‌شدن یارانه بود؛ خانواده‌هایی با تعداد زیادی فرزند، مردی بی‌کار و زنی که جز فرزندآوری و کار خانه وظیفه و آینده‌ای ندارد و تقریبا همه به نوعی در سرنوشتی رسوب‌شده در ذهن و جانشان متوقف مانده‌اند.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۸

چگونه یک پزشک با مرگ اطرافیانش کنار می‌آید

سیذارتا: من فکر می‌کنم مواردی که درمانشان بیشتر موفقیت به همراه داشته و منظورم نجات...

هنری: غم‌انگیز است که مرگ گاهی اوقات می‌تواند بهترین نتیجه باشد.

سیذارتا: واقعا همین‌طور است. برای همین در مواردی که خانواده‌ها یا بیمار بیشتر تصمیم‌گیرنده هستند، این موارد معمولا همان‌هایی هستند که در آن رابطه‌ای طولی با یک پزشک شکل می‌گیرد و این به سلامت روانی پزشک برمی‌گردد که به‌صورت فرهنگی، انسان‌شناختی و به‌عنوان یک انسان به ما به ارث رسیده است و قابل تغییر نخواهد بود.

هنری: من همیشه این حس را داشته‌ام که کالبدشکافی برای ما دانشجویان پزشکی با آداب مربوط به آن بسیار ارزشمندتر از وقتی است که به ما آناتومی آموزش داده می‌شود. این اواخر مطلبی خواندم که شگفت‌زده شدم. در یک مدرسه پزشکی در آمریکا دانشجویان پزشکی را تشویق کردند تا دلسوزتر باشند و از دانشجویان خواستند تا با خانواده‌های اجسادی که باید آن را تشریح کنند، ملاقاتی داشته باشند. این ایده از نظر من کاملا مسخره آمد چراکه به خاطر آن فرصت‌های خوب کالبدشکافی از بین خواهد رفت. این چیزی است که باید از آن دوری کرد، ولی مشکل اینجاست که نباید خیلی فراتر از آن رفت.

سیذارتا: من هم اخیرا با مقاله‌ای از «زک امانوئل» مواجه شدم که در آن درباره تصمیماتش نوشته بود مبنی بر اینکه بعد از گذشت سنی مشخص افراد باید از مراقبت‌های پزشکی محروم شوند. مقاله الهام‌بخش شیوه‌ای از تفکر بود. «نگاه کن، روشی که من برای مراقبت‌های پزشکی درپیش خواهم گرفت به شرح زیر است. در سن ۸۰ سالگی نمی‌خواهم به روش‌هایی که برای خودم در پیش گرفته بودم، ادامه بدهم. در ۸۵ سالگی از کمی دیگر از آنها هم دست می‌کشم. در سن ۹۰ سالگی یک مقدار بیشتر از آنها را ادامه نخواهم داد و فقط کمی از آن باقی خواهم گذاشت». این نوعی از محرومیت است؛ محرومیت از چیزهایی که برای استفاده از آنها یا مجاز هستیم یا نیستیم. آنچه درباره این محرومیت جای فکر دارد به نظر من شبیه به این است که تصمیم بگیری یا همه‌چیز یا هیچ‌چیز و اجازه داشته باشی که بگویی: «پرونده زندگی من بسته شده است. گزینه‌ها همین هستند که پیش رو دارم. من همه‌چیز را یکی پس از دیگری پشت سر خواهم گذاشت».

هنری: ولی این فرد یک پزشک است، برای همین یک مشتری آگاه است... «مشتری» کلمه بدی است! اما شما متوجه منظور من می‌شوید.

سیذارتا: نظر من این است که وقتی تو ۸۰ سالت است، برای اینکه بخواهی درمان شوی، دلایلی وجود دارد.

هنری: بله، کمی درباره وقتی که سن شما بالاتر رفته است، فکر کنید. براساس نظر سرویس سلامت همگانی، همه افراد بالای ۶۰ سال به‌طورمنظم ازسوی پزشک عمومی فشارخونشان کنترل می‌شود. همین‌طور آزمایش‌های گوناگون دیگری نیز انجام می‌دهند. من مایلم با سیستمی مواجه شوم که در آن هر وقت پزشک عمومی افراد با سن بالای ۶۵ یا ۷۰ را می‌بیند، بگوید: «ببین، می‌توانیم درباره آینده مراقبت بهداشتی تو با هم حرف بزنیم؟ چه چیزی می‌خواهی و چه چیزی نمی‌خواهی؟» اما وقتی خود من به زمان مرگم نزدیک بشوم، چه احساسی خواهم داشت؟ مطمئنم که مثل افراد دیگر وحشت‌زده و پریشان خواهم شد.

سیذارتا: بله، قطعا همین‌طور است.

www.theguardian.com

جدول ۳۰۰۵ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- علت- نزدیک- شهری در استان خراسان‌رضوی ۲- در کمین نشسته- دارای عیب و نقص- پیکار ۳- کلمه تحسین- ظاهرسازی‌کردن ۴- خواب کودکانه- تیراژ- نام مادر بوعلی سینا ۵- بالادست- برخوردار از نعمت ۶- درخت انگور- برابر بودن- از خود گذشته ۷- جانوری دوزیست- نوعی طلاق- واحد پول اتحادیه ارزی اروپا ۸- بی‌همتا- آشفته و پریشان- پاکان ۹- فیلمی ساخته داریوش مهرجویی- زیر پیراهنی- گناه و معصیت ۱۰- میوه سرشار از ویتامین ث- حاشاکردن- بتی در عصر جاهلی ۱۱- روزنامه چاپ عراق - مکان‌ها ۱۲- زیبا و جذاب- هیولای محبوب سینما- دارایی و ثروت ۱۳- گوشه‌ای در آواز دشتی- هم‌اندازه ۱۴- رودی در روسیه- اثری از شاتو بریان فرانسوی- از لوازم بهداشت دهان و دندان ۱۵- نوعی خط نوشتاری اسلامی- آسودگی- گرو گذاشتن.

عمودی:

۱- نماد- تابلویی زیبا اثر هنرمندانه استاد محمود فرشچیان- قومی ایرانی ۲- خدای دروغین- معلم- دانش ذاتی ۳- فاش شده- چپاول- بادها ۴- اندیشه و نیت انجام کاری- بی‌ارزش ۵- ساغر- از هفت‌قلم آرایش قدیم- برای پناه‌جویی و دادخواهی گفته می‌شود ۶- از ظروف آشپزخانه- دانش- آینده ۷- کبوتر صحرایی- گناهکار- بین دشمنان از همه‌شان بهتر است ۸- صدای گوسفند - بازیگر مرد فیلم حریم شخصی (در حال اکران)- درهم پیچیدن ۹- منزل آذری- عنصری گازی و کمیاب- آماده و مهیا ۱۰- نیروها- از وزارتخانه‌های جمهوری اسلامی ایران- یکی پس از دیگری ۱۱- سردار سپاه ابن زیاد در کربلا- اقیانوس کبیر- آزرده ۱۲- دارای تمایز- نام تعدادی از فراعنه مصر قدیم ۱۳- سخن درگوشی- غذایی سرخ‌کردنی- دستگاه اندازه‌گیری مقدار انرژی مصرف شده ۱۴- داخل- ایالتی در آمریکا- از دل پرسوز برآید ۱۵- دویدن- دانشگاهی معتبر در شهر کمبریج ایالت ماساچوست - اما.

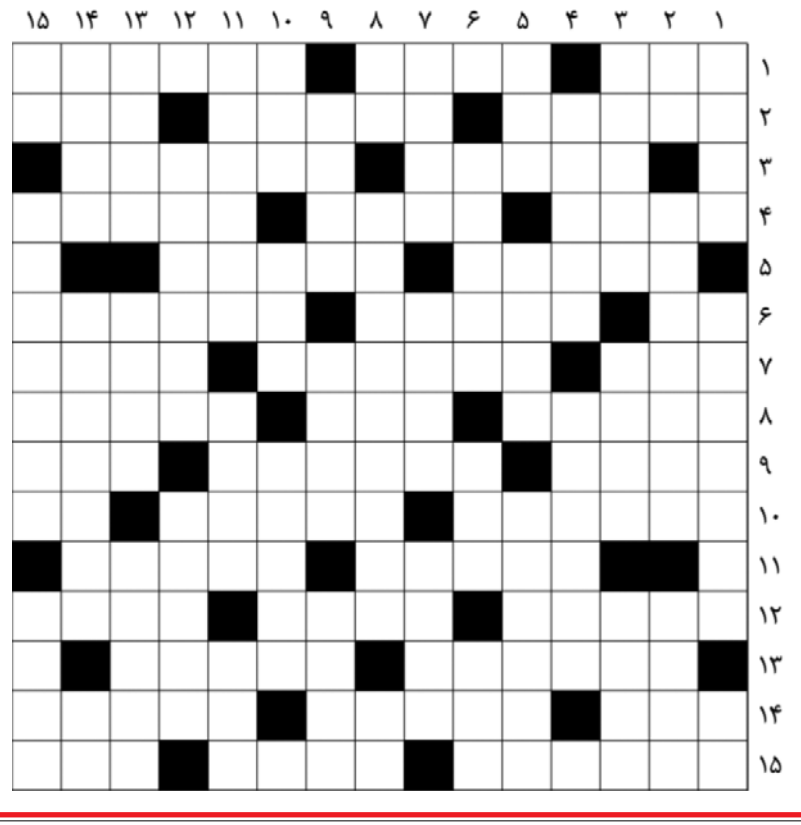

حل سودوکو سخت

۲	۵	۳	۸	۴	۷	۹	۱	۶
۸	۶	۷	۲	۹	۱	۳	۵	۴
۹	۱	۴	۵	۶	۳	۷	۸	۲
۱	۷	۸	۴	۳	۲	۶	۹	۵
۳	۹	۶	۷	۱	۵	۲	۴	۸
۴	۲	۵	۶	۸	۹	۱	۷	۳
۷	۳	۲	۱	۵	۸	۴	۶	۹
۶	۸	۹	۳	۷	۴	۵	۲	۱
۵	۴	۱	۹	۲	۶	۸	۳	۷

حل سودوکو ۲۰۰۰

۵	۱	۸	۳	۹	۲	۷	۶	۴
۲	۹	۴	۷	۶	۵	۳	۱	۸
۶	۷	۳	۱	۸	۴	۹	۲	۵
۸	۶	۷	۴	۲	۹	۵	۳	۱
۱	۴	۹	۵	۳	۷	۲	۸	۶
۳	۲	۵	۸	۱	۶	۴	۹	۷
۹	۵	۲	۶	۷	۸	۱	۴	۳
۴	۸	۱	۲	۵	۳	۶	۷	۹
۷	۳	۶	۹	۴	۱	۸	۵	۲

جدول ۳۰۰۴

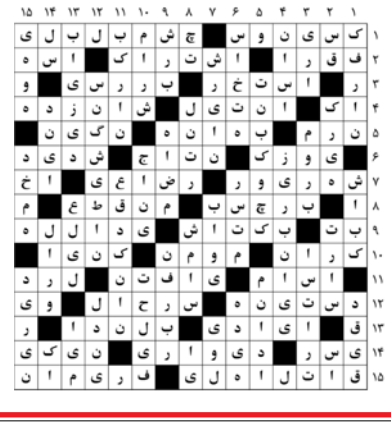

سودوکو سخت ۲۰۰۱

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

		۸	۱		۵	۴	۷	
	۷	۴	۲	۳		۱		
	۶		۴	۷		۸	۳	
			۵	۹	۳	۶		۷
۶	۹				۲			۱
۴			۸			۲		
	۲			۵	۷	۹		
۳			۶			۷	۲	۵
	۴		۹		۱	۳		

سودوکو ۲۰۰۱

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

	۲	۵	۴		۷			
۳				۱		۲		
۷			۸	۶			۵	
	۳			۵			۶	
		۷		۸	۴			
۹			۷			۱		۵
۲				۴		۸		
۱		۹						
			۲			۶	۳	۱